

عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی

ایرج تبریزی

در عصری که تکنولوژی قهار و بی‌رحم بر ابنای بشر فرمان می‌راند و رنگها و نیرنگها برای زدودن چهره انسانیت انسان، به کار گرفته می‌شود، رفاه اقتصادی و تن پروری موجب امراض روانی شده و خور و خواب و خشم و شهوت، بر کالبد وجود بسیاری که تمام آرزوهایشان در تن تنهای خویش خلاصه شده، مستولی گردیده است. و خلاصه در این قحط سال عاطفت و خزان معرفت، سخن گفتن از چشمه‌سار زلال عرفان بس دشوار است. لکن آنچه مسلم است بشر در هیچ عصر و زمانی از الهیات و امور روحانی و توجه به عالم غیب و ماواری طبیعت، مستغنی نخواهد بود.

شک نیست که انسان در زندگی به دو نوع سرمایه و ثروت نیاز دارد. یکی ثروت «ذهنی» و دیگری ثروت «عینی» که «معنویات» «ثروت ذهنی» و «مادیات» ثروت عینی است.

علوم این عصر، به ویژه تکنولوژی این زمان به حکم قدرت و اثر و آثار فوق العاده‌ای که دارد، بسیاری از صورتها و ترکیبها و سنتها و قراردادهای و آداب و عادات و معیارها را در هم ریخته و خواهد ریخت. آیندگان بر ما گذشتگان با دیده اعجاب و غبار گرفته‌ای خواهند نگرست. هرگز نیت تحقیر یا آهنگ فراموش کردن در میان نیست، بلکه این جبر زمان و اجبار در صف‌بندی کاروان بشری است که نسلاها را مانند حلقه‌های زنجیر، به دنبال یکدیگر خلق می‌کند و

جواز زندگی و پروانه مرگ، به نوبت به دستشان، می سپارد.

البته پریروز حسابها را با چرتکه می رسیدیم، دیروز با ماشین حساب و اما امروز به کمک کامپیوتر نه تنها حساب کار خود بلکه حساب دیگران را نیز می رسیم و مسلما بزودی ماشینهای خواهیم داشت که به حساب هر بی حسابی برسد و حتی از فکر و اندیشه ما نیز آگاه شود و از آمال و آرزوهایمان عکسبرداری کند. اما این به آن معنا نیست که تأخیر و تقدیمی در حکم ازلی جاری شود.

مقایسه ذهنی بین عروسک ظریفی که مظهر علم جهان دیروز بود و غول قوی پنجه‌ای که نمودار علم توانای امروزی است، غرور شومی را به مردم این دوران بخشیده که ای بسا خود از آن بی‌خبرند و نخستین زیان این غرور، غفلت از معنویات است؛ زیرا جهان امروز جنگلی شده که قدرتهای اقتصادی نه تنها حاکم بر سرنوشتها شده‌اند، بلکه بنیانگذار و واضع و راهبر و رنگ بخش سرنوشتها نیز هستند. نه پنهانی و یا محجوب و یا پشت پرده و با شرمسار و شرمنده، بلکه بر عکس، عریان و آشکار، متکبر و مدعی از ظلمی که به عالم انسانیت و جهان معنوی می‌کند، و از خراشی که بر جان عرفان بشری وارد می‌آورد شرمی ندارد، چرا که با اخلاق و ادب و انصاف و عرفان و عدالت طرف است.

معنی مروت و مردانگی را نمی‌داند، قلب و احساس ندارد، شکم قدرت اقتصادی سیر شدنی نیست، نهنگی است که در قصه‌ها گفته‌اند هر چه بخورد قورت و نیمش باقی است. زمان او را منع نمی‌کند، آنچنان که پلنگ را از خوردن گورخر باز نمی‌دارد.

حمله شرکتها و کمپانیهای بزرگ به شرکتها و مؤسسات کوچک اقتصادی، به منظور جذب سرمایه و تاراج هستی آنها و نیز استیلای کشورهای غنی برای

چپاول ثروت و مایملک کشورهای فقیر، درست شبیه هجوم ماهیان غول آسا، به ماهیان کوچک دریاست؛ تبلیغات تجاری و فرهنگی فاسد نیز، با مایه های علمی بر نقاط ضعف افراد و اجتماعات بشری، نورپاشی می کند تا سیاه را به جای سفید و کج را به جای راست و کم را به جای زیاد قالب بزنند. که چنین تبلیغاتی نه تنها مورد اعتراض جهانیان واقع نمی شود، ای بسا که به حساب نبوغ اقتصادی و فرهنگی و بازاریابی آنان، مورد تأیید و تعظیم قرار می گیرد؛ که این چنین زندگی شبیه شنای در دریاست. هر لحظه که دست از شنا برداری غرق می شوی. و چون هر کس در مقام نجات خویش است، طبعاً به درد دیگری نمی رسد و به فرض که هزاران هزار مردم، اطرافش شنا کنند، باز خود را تنها و بی کس می یابد و سرانجام غرق می شود.

این خطرناکترین و شوم ترین سرنوشتی است که فرزند آدم برای خود طرح و تعیین کرده است، و این است عصر نوین ما و مجملی از تصویر آن.

و اما سخن امروز ما نیز حول همین محور است که ثابت کنیم، انسان عصر حاضر، بیش از هر زمان خود را تنها و بی کس می یابد و در پی آن ناچار باید از دریافتهای باطنی مدد جوید و چون «عرفان» از توجه به وجدانیات که امری فطری است، حاصل می شود (بر عکس فلسفه که نتیجه و محصول قوای دماغی است)، زین سبب بشر تشنه عرفان است و اصولاً عرفان راهی است که بشر خواه ناخواه باید آن را بیامد. تنها این چشمه گوارا است که دلهای مرده را در اهتزاز و ارواح افسرده را به پرواز می آورد. و چه بسا امروزه در بسیاری کشورها، افراد بی شماری، با آگاهی از پوچی مکاتب و ایسم ها، به سوی مکتب عرفان روی آورده اند تا بلکه جرعه ای از این آبشخور پاکیزه بنوشند. و اما آنکه وارد عرفان می شود، می خواهد قوای دماغی را تعطیل کند تا بتواند در خود استقرار یابد و به شناخت و دسترسی به وجدانیات توفیق یابد. از طرفی شناخت دین و حصول

عرفان، با شناخت پروردگار ممکن است و لاغیر. شاید به این سبب که دین نیز فطری بشر است و با عرفان رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و شاید به دلیل همین ارتباط، امام خمینی اعلی الله مقامه الشریف، زبان عرفان را به زبان ادعیه و قرآن نزدیک می‌داند.

از سوی دیگر مردان الهی غفلت در افشای رازهای نهفته وجود را عین حکمت می‌دانند، در حالی که اگر کسی بتواند از عهده تقریر و تحریر عرفان ناب برآید، همان اهل یقین و سلوک هستند نه عرفان نویسان حرفه‌ای: عارفان چونکه ز انوار یقین سرمه کشند - دوست را هر نفس اندر همه اشیا بینند - عراقی

این دو طایفه عموم و خصوص اند و هیچ ملازمه‌ای با یکدیگر ندارند. یعنی هر عارفی می‌تواند محقق و نویسنده عرفان باشد، اما اگر کسی در عرفان تحقیق کرد، لزوماً عارف نیست. یعنی با تور عقل و علم و استدلال، نمی‌توان عرفان ناب را صید کرد که کار عرفان نویس، تنها نگارش «عرفان فلسفی» است. به گفته شبستری: طریق اهل عرفان به کشف است و طریق اهل ظاهر استدلال.

«فَإِنَّ كَنَّهُ ذَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ مَحْجُوبٌ عَنْ نَظْرِ الْعُقُولِ»

استاد جلال الدین همایی در ص ۵۳۸ مولوی نامه می‌گوید: حقایق اشیا پیش عارفان کامل روشن دل مکشوف و معلوم است اما عامه خلق از ادراک ماهیات اشیا عاجزند و از آن ماهیت که مخصوص صنف انسان کامل است، بهره‌ای ندارند.

«لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهَمِّمْ وَ لَا يُنَالُهُ قَوْسُ الْفُطْنِ عَلٰی (ع)»

و تعبیر حضرت امام (س) قدس سره از سوره حمد، آنجا که بنا بر قولی می‌فرماید: حمدی که ما می‌کنیم، تمامش حمد متعین است، برای متعین در همین زمینه و مؤید به تأییدات ذات باری و رسول و امام معصوم است.

پیامبر (ص) می فرماید:

«كُلٌّ مَامِيْزٌ تَمُوْهُ بِاَوْهَامِكُمْ بِاَدَقِّ مَعَايِنِهِ فَهُوَ مَخْلُوْقٌ عَنْكُمْ وَ مَرْدُوْدٌ اِلَيْكُمْ»
یعنی هر چه را که شما با دقت نظر تمام تمیز دهید و اندیشه کنید، زائیده فکر شماست و شایسته پرستش نیست. یعنی حقیقت نیست. و مولی العارفین علی (ع) نیز در خطبه ۸۹ نهج البلاغه می فرماید:

«تو آن خدایی هستی که در عقلها نگنجی تا در معرض وزش اندیشه‌ها نقش پذیر کیفیات شوی و نه تحت نگاهبانی فکر در می آیی تا محدود و قابل تغییر باشی و جای دیگر می فرماید: اِحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اِحْتَجَبَ عَنِ الْاَبْصَارِ»
«همان گونه که (خداوند) از چشمها پنهان است از عقلها نیز پنهان است) و جای دیگر در خطبه ۴۹:

لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ يَعْنِي
عقلها را اجازه نداده که حدود صفات او را مشخص کنند، اما در عین حال آنها را از مقدار لازم معرفت ممنوع نساخته و پرده‌ای میان عقول و آن «مقدار واحسب» قرار نداده است.

در این میان فقط يك راه برای بشر باقی می ماند اینکه اولاً باور کند حق تعالی مسبب اسباب است نه محکوم عالم اسباب. یعنی اوست که می تواند سبب را از سببیت معزول، و علت را از علیت خلع کند. لذا از لجاج و عناد و سخت‌پذیری و دیرباوری دست بردارد و راه دل و کشف و مکاشفه را برای رسیدن به حق (از میان سه راه تجربه و مشاهده، علم و عقل و دل) برگزیند و خود را به منبع فیض ازلی بسپارد.

عاقلانی که در دایره وجود بسان نقطه پرگار سرگردانند^(۱) (به گفته حافظ) و

دریای دریافتهای باطنی را رها کرده به سوی شبنم عقل برای رفع عطش، شتافته‌اند^(۱) (به گفته مولوی)، ناچار از پذیرش این حقیقت‌اند که هر شاخه‌ای از مجهولات بشر قطع شده باز چندین جوانه اطراف آن زده شده است. یعنی همان گونه که برای هر چیزی معیار و حدودی معین شده است، عقل نیز فقط تا هرگاه ره می‌برد پس از آن حجاب می‌شود. به قول سعدی:

پایمردم عقل بود، آنگه که عشقم دست داد - پشت دستی بر دهان عقل
سودایی زدم

عرفا معتقدند که دلایل به هیچ روی نمی‌تواند حقایق را ظاهر سازد. بلکه حقایق را باید دید. تعریفهای اسمی و تجربی حجابهایی هستند که حقایق را مخفی می‌کنند. یعنی هر چه با فکر و یا با حواس تشخیص داده و می‌سازیم، چیزی است که ساخته و پرداخته ذهن ما و بت ماست نه حقیقت. عرفان، لفظ نیست، زیرا الفاظ به هیچ صورتی ناقل معانی نیستند. اگر شما تشنه باشید و کسی آب را برای شما توصیف کند، از شما رفع عطش نخواهد شد. از آن گذشته صورت لفظی آب، هیچ شباهتی به آب جاری که رفع عطش می‌کند، ندارد.

«در این راه هیچ کس قادر نیست تو را ببرد یا تو را باز دارد، زیرا هیچ نفسی آن طور که خود را می‌شناسد، نمی‌تواند دیگری را بشناسد. هیچ کس تو را آن طور که تو خود را می‌شناسی، نمی‌تواند بشناسد. پس قادر به تشخیص نفع و ضرر تو نیست. غیر تو در دین، برای تو مخّل آرامش و سلوک است و تنهایی تو در این راه، آرامش توست. زیرا راه تو از سویی است که دیگری در آن نمی‌گنجد؛ وجود غیر در آنجا محال است و تصوّر غیر هم، شرك و پس بناچار در آن طریق تنها پیش می‌روی و نجات تو در تنهایی است.

و اما در این مسیر، سالک باید رازدار باشد. به قول حافظ: مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز و البته:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

این کلام مبتنی است بر مضمون کلام سَرّالعارفین علی (ع) که: صدور الاحرار قبور الاسرار» یعنی سینه آزادگان گورخانه راز است. و این وجه تشبیه از آن است که «نبش قبر» در شریعت روا نیست. لذا رازی که به دل سپرده شده، کتمان آن لازم و افشای آن نارواست.

به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن
این بیت هم مبتنی است بر حدیث مَنْ صَمَتَ نَجَا از پیر می‌کده پیامبر (ص) و نیز
این کلام که: مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ حَصَلَ امْرَهُ»

گفت پیغمبر که هر کس سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
دانه چون اندر زمین پنهان شود سرّ او سر سبزی پستان شود
اما اینکه افشای مافی الصغیر بزرگترین مانع کسب فیض و موجب سدّ باب رحمت حق می‌شود، مانعی نخواهد بود تا هر دلی که مستعد جلوه است، به مقام باطنی پیران راست‌رو و مردان آشنا دیده دل نگشاید و جلوه گاه حقیقت حق نشود. منتها در تحصیل کمال انسانی، کوشش و مجاهدت، مقدمه حصول استعداد و قابلیت فیض الهی است. با این همه اگر چه گفته‌اند: «فیض به قدرت قابلیت است و ظهور به قدر استعداد»، اما از فضل و کرم الهی: «داد حق را قابلیت شرط نیست» یعنی «قابلی گز شرط فعل حق بدی - هیچ معدومی به هستی نامدی» مولوی می‌گوید:

ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما می‌شنود

هرگاه نطفه عشق انعقاد و انسان تولد ثانوی یافت، چه بسا قابل عطیه ملکوتی خواهد شد:

چون دوم بار آدمیزاده بزاد پای خود بر فرق علتها نهاد
 که این معنی مستفاد است از گفته عیسی (ع) که: «لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ
 مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ»

چه بسا افرادی گمنامی که مقام شیخی و پیشوایی نداشته، اما پرده ستر عفاف
 ملکوت و حجاب عزت و عظمت کبریایی را بالا زده، محرم راز شده‌اند. تا آنجا
 که حتی انبیا و اقطاب و مشایخ هدایت نیز طاقت تحمل اسرار آن طایفه را
 نداشته‌اند. نمونه‌اش همان عبد صالح است که در سوره کهف آیه ۶۵ در داستان
 موسی و خضر علیها السلام، می‌خوانیم: فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً
 مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» که موسی علیه السلام با مقام عالی رسالتش،
 در مقابل اعمال ظاهری او طاقت نیاورد.

اما اینکه چرا رازها از پرده برون می‌افتد «حافظ» می‌گوید: عرفای حق در
 کانون نور ربوبی هنگامی که سرمست و مجذوب از خمخانه توحید و متصف به
 صفات الهی می‌شوند، شاعر به وجود خود نیستند و لاجرم به افشای رازهای سر
 به مهر پردازند:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
 گو اینکه بعضی معتقدند: این طایفه حالشان درست اما درکشان غلط است؛ و
 چه بسا به سزای افشای سر، همچون صوفی شهیر، منصور حلاج، سر به دار شوند:
خلاصه کلام آنکه:

«پرتو رحمانی و تابش روح خدایی است که بر آدمی می‌تابد تا زنده شود و
 نفخ روح نه يك بار در ابتدای بی‌ابتدای خلقت، بلکه هر دم می‌تابد و مردگان
 در گورستان تن را زنده می‌سازد تا نفوس، قابل زیستن در ملکوت خود باشند
 والّا حیات، حیات سلولی، و زندگی گذران بهیمی خواهد بود. و شاید در وصف
 چنین افرادی است که مولا علی (ع) می‌فرماید:

«علم و معرفت توأم با بصیرتی حقیقی از درون قلب آنها بر آنها هجوم آورده، روح یقین را لمس کرده‌اند، آنچه بر اهل لذت سخت و دشوار است، برای آنان رام و نرم است و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند، مأنوسند، باید بدنهای خود با مردم محشور و مصاحبند، در حالی که روحهای آنها به برترین جایگاهها، پیوسته است. و در این راه سالک آگاه ناچار باید زبان از گفت و گو بسته دارد و نکته‌ها از نااهل بیوشد، که:

این سخن شیر است در پستان جان	پی کَشَنده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون نیست خاموشی به است	نکته از نااهل اگر پوشی به است
این سخن در سینه دخل مغزهاست	در خموشی مغز جان را صد نماست
چون بیامد بر زبان شد خرج مغرز	خرج کم کن تا بماند مغز، نغز
خاموشی بحراست وگفتن همچو جوی	بحر می‌جوید تو را جو را مجوی
عالمی را یک سخن ویران کند	روبهان خفته را شیران کند - مولوی

بدون تردید مقام عرفانی عارف وارسته عالم آگاه و حکیم فرزانه مرحوم سید عبدالرحیم دیجوزی (مولوی کرد) نزد اهل عرفان و یقین شناخته شده است - علت نپرداختن این مختصر نیز به همین علت و نیز محدودیت موضوع به «عصر نوین و نیاز امروزی به تفکر عرفانی» و همچنین پرداختن سایر دوستان و علما به ابعاد وجودی این عالم برجسته بوده، که انشاء... ایشان از عهده ادای حق مطلب در حق وی بر خواهند آمد.

امید به خدا که همه پژوهندگان آگاه توفیق خوشه‌چینی از گلزار معانی و دریای معرفت این حکیم سرشناس کردستان و شاعر گرانپایه و گرانمایه را داشته باشند و به خیر و سعادت برسند. **والله اعلم بحقایق الامور و الاحوال و الاسرار**
با تشکر از مراحم شما دوستان و سروران عزیز

دوم ادریبهشت ماه ۱۳۷۱